

تربیت اخلاقی به مثابه هدف متعالی گزاره‌های اخلاقی قرآن^۱

علیرضا آل بویه*

حلیمه خاتون حیدری**

چکیده

یکی از مسائل مهم اخلاقی که پیشینه آن به یونان باستان بازمی‌گردد این است که معرفت اخلاقی مستقل از فرمان خداست یا وابسته به آن. برخی مانند معتزله و امامیه معتقدند عقل توانایی فهم دست کم بسیاری از ارزش‌های اخلاقی را دارد و معرفت اخلاقی، عقلی و مستقل از خداست و از این جهت بر دین تقدم دارد و حتی اثبات وجود خدا و نبوت عامه تنها با فهم برخی از ارزش‌های اخلاقی از طریق عقل امکان‌پذیر است. این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی و بازخوانی و تحلیل آیات اخلاقی قرآن، به دنبال پاسخگویی به این سوال است که با وجود فهم گزاره‌های اخلاقی از سوی عقل، کارکرد گزاره‌های اخلاقی قرآن چیست؟ نتایج نشان از آن دارد که مقصود اصلی قرآن کریم تربیت اخلاقی و پذیرش و استناد به دانسته‌های اخلاقی پیشین آدمی است نه معرفت‌بخشی. بر این مدعا می‌توان شواهد مختلفی از جمله: وفای به عهد، شکر منعم، الگوگرایی در توصیه‌های اخلاقی، و نیز استفاده از زبان و عطف به جای درس و بحث، اقامه کرد.

کلیدواژه‌ها: گزاره‌های اخلاقی، حسن و قبح ذاتی عقلی، تربیت اخلاقی، قرآن.

۱. از حمایت سازمان علمی و فرهنگی آستان قدس رضوی در انجام این تحقیق تشکر و قدردانی می‌شود.

* استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی (a.alebouyeh@isca.ac.ir)

** استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن، جامعه‌المصطفی‌العالمیه، خراسان (نویسنده مسئول) (Halime_KhatonHydari@miu.ac.ir)

مقاله علمی پژوهشی (تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۶/۲۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۵)

مقدمه

تقسیم حسن و قبح به ذاتی عقلی و الهی شرعی از مباحث دامنه‌داری است که قدمتی دیرینه دارد. در میان متکلمان مسلمان، اشاعره به حسن و قبح الهی شرعی معتقدند و معتزله و شیعه حسن و قبح ذاتی عقلی را پذیرفته‌اند. قبول یا رد حسن و قبح ذاتی عقلی، تأثیر خود را بر دیگر مباحث اسلامی نظیر اخلاق بارزتر کرده است. معتقدان به حسن و قبح ذاتی عقلی با توجه به فطرت، وجدان و عقل و پذیرش الهام خوبی و بدی به انسان با توجه به آیات قرآن، آیات اخلاقی قرآن را بر اساس قاعده باید تربیت‌بخش بدانند؛ چرا که معرفت اخلاقی را خداوند تکویناً به انسان عطا کرده است؛ اما قائلان به حسن و قبح الهی شرعی حکم خداوند به خوبی و بدی افعال را مبنای حسن و قبح دانسته‌اند؛ بنابراین، آیات اخلاقی در اصل برای معرفت‌بخشی است و سپس بعد تربیتی مدنظر است. وجود آیاتی نظیر عبث‌نبودن آفرینش (مومنون، ۱۱۵؛ قیامت، ۳۶) لزوم دوری از فحشا (اعراف، ۲۸) دوری از فواحش (انعام، ۱۵۱؛ اعراف، ۱۵۷، ۳۳) پاداش احسان برای احسان‌کننده (الرحمن، ۶۰) یکسان‌نبودن مومن و کافر در قیامت (جاثیه، ۲۱؛ ص، ۲۸)؛ سرزنش عدم تعقل در مورد جهنمیان (بقره، ۴۴، ملک، ۱۰) عدم ظلم خداوند به بندگان (آل‌عمران، ۱۸۲؛ انفال، ۵۱) نشان‌دهنده درک مستقل عقل از حسن و قبح ذاتی برخی افعال است. برای نمونه در بسیاری از آیات قرآن به وصف عدالت به عنوان یک ارزش اخلاقی اشاره شده است، مانند آیه ۴۲ سوره مائده که خداوند دستور به دادگری و اقامه آن می‌دهد، بدون آن که به خوبی دادگری اشاره کرده باشد. گویا این پیام را به مخاطب القا می‌کند که بر اساس نعمت عقل به خوبی قسط و عمل بر اساس آن آگاه هستی، اما برای تحریض و انگیزه‌بخشی

عمل، از محبوب بودن آن نزد خداوند سخن گفته است. آیاتی این چنین که در قرآن اندک هم نیستند، اثبات‌کننده حسن و قبح ذاتی عقلی‌اند (خوبی و بدی در ذات فعل نهفته است و عقل مدرک خوبی و بدی فعل است) و یادآور این نکته هستند که عقل نوع بشر، کلیات و اصول ارزش‌های اخلاقی را درک می‌کند و با درک عقل، نیازی به تعیین خوبی و بدی فعل از جانب خدا نیست؛ اما در تعیین مصادیق برخی از ارزش‌های اخلاقی مانند عدالت که عقل انسان ناتوان از تطبیق حکم کلی بر برخی مصادیق است، چاره‌ای بجز رجوع به شریعت نیست و یا کسانی که به رشد عقلی متعارف نرسیده‌اند و توان فهم برخی از ارزش‌های اخلاقی را ندارند می‌توانند برای آگاهی از ارزش‌های اخلاقی به شریعت مراجعه کنند و آموزه‌های اخلاقی در این دو مورد، به‌خصوص مورد اول معرفت‌بخش است. بنابراین عقل نوع بشر، مدرک حسن و قبح احکام کلی افعال است و از این رو، بیان ارزش‌ها اخلاقی از سوی قرآن غالباً معرفت‌بخش نیست، بلکه برای ایجاد انگیزه و تربیت اخلاقی است. همچنین هدف تربیتی قرآن در گزاره‌های اخلاقی را می‌توان از محتوای برخی مضامین موجود در قرآن نظیر استفاده از اسلوب‌های بیانی متفاوت چون: اشارات صریح و غیر صریح اخلاقی؛ امر و نهی (اعراف: ۲۹؛ نحل: ۹۰؛ غافر: ۶۶)، تصویب و تخطئه (جمعه: ۵؛ ص: ۳۰) معرفی امور مربوط به سعادت و شقاوت (مومنون: ۱-۴) تمنی یا درخواست (ابراهیم: ۴۰؛ اعراف: ۴۷)، استفاده از استفهام فراگیر در آیات اخلاقی، و عطف‌گونه بودن آیات قرآن، استفاده از اسلوب عاطفی در گزاره‌های اخلاقی و معرفی الگوهای مختلف اخلاقی در قالب‌های متفاوت به دست آورد، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد هدف اصلی قرآن در گزاره‌های اخلاقی تربیت اخلاقی است نه آموزش اخلاقی؛ چرا

که غالب گزاره‌های اخلاقی در قالب و اسلوبی بیان شده‌اند که نه تنها با معرفت‌بخشی اخلاقی سازگاری ندارند، بلکه با تربیت اخلاقی سازگارند.

مقاله حاضر با روشی توصیفی و تحلیلی با بازخوانی و تحلیل آیات اخلاقی قرآن به اثبات این نظر می‌پردازد که قرآن ضمن تأیید حسن و قبح ذاتی عقلی هدفش از بیان آیات اخلاقی از ابتدا تربیت اخلاقی انسان بوده است نه آموزش احکام اخلاقی.^۱

مفهوم‌شناسی تربیت اخلاقی

تربیت اخلاقی از دیرباز مورد توجه اندیشمندان مختلف در جوامع گوناگون بوده است. در بین مسلمانان نیز تربیت اخلاقی بخشی از اخلاق به شمار می‌رفت، به گونه‌ای که واژه «تربیت اخلاقی» تا چند دهه اخیر در کتاب‌های اخلاقی یافت نمی‌شد و به سبب آشنایی اندیشمندان مسلمان با آراء تربیتی متفکران غربی وارد فرهنگ دینی مسلمانان شد (داودی، ۱۳۸۸: ۳/۹).

از تربیت اخلاقی نیز تعاریف متفاوتی صورت گرفته است. برخی آن را به معنای تهذیب نفس، پاکی نفس و آراستن آن به صفات جمیله تعبیر کرده‌اند (نراقی، ۱۲۰۹: ۳۴). گروهی به درونی‌سازی ارزش‌های اخلاقی و ساخت انسانی با ویژگی‌های انسان کامل گفته‌اند (علیزاده، ۱۳۸۹: ۲۳). عده‌ای نیز در تعریف به آموزش اصول و ارزش‌های اخلاقی و پرورش فضیلت‌های اخلاقی اشاره کرده‌اند (داودی، ۱۳۸۸: ۳/۱۰). جمعی نیز تلاش کرده‌اند تعریفی کامل‌تر با توجه به اهداف تربیت اخلاقی ارائه دهند: فعالیتی تدریجی، منظم، هدفدار برای شکوفاسازی استعدادهای اخلاقی متربسی

۱. ر.ک آل‌بویه، علیرضا و حیدری، حلیمه‌خاتون، «قرآن و معرفت‌بخشی اخلاقی»، نشریه تأملات اخلاقی، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، در دست انتشار.

به منظور تزکیه رفتارهای ناپسند و تثبیت رفتارهای پسندیده (فیروزمهر، ۱۳۹۳: ۲۵). این تعریف به معنای قرآنی نزدیک است.

نکته شایان ذکر این که معادل این واژه در زبان عربی «التربیة الخلقیة» یا «التربیة الاخلاقیة» است. متون دینی نظیر قرآن و روایات در بعد اخلاقی از چنین ترکیب‌هایی استفاده نکرده‌اند؛ اما الفاظی نزدیک به این مضمون متکفل معنای تربیت اخلاقی هستند مانند: تزکیه، تأدیب، تهذیب و اصلاح (اعرافی، ۱۳۹۹: ۳۲/۲۱). از بین واژگان مذکور کلمه «تزکیه» فراتر از تربیت بوده و به زیبایی معانی لغات مترادف خویش را نیز پوشش می‌دهد.

تزکیه از «زکو» از یک سو، به معنای رشد دادن و از دیگر سو، کاستن و پاک کردن و اصلاح را نیز داراست. جوادی آملی با استناد به سخن لغت‌شناسان می‌گوید: «زکاء و تزکیه به معنای رشد و بالندگی و پاکسازی هر چیز قابل رشد مادی یا معنوی از آلودگی هاست، مانند پاکسازی دل از رذایل اخلاقی و پالایش نفس از آلودگی شرک و تطهیر مال با پرداخت زکات» (جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۸۳/۷).

خداوند در قرآن کریم هدف از ارسال رسل و کتب آسمانی را تزکیه دانسته است. در چهار آیه از قرآن سخن از تزکیه به میان آمده است. در سه آیه تزکیه مقدم بر تعلیم شده است (بقره: ۱۲۹: ۱۵۱؛ آل عمران: ۱۶۴؛ جمعه: ۲) چرا که هدف قرآن تربیت انسان است و از این منظر تربیت همیشه بر تعلیم مقدم است و در واقع تزکیه، روشی فطری و اصیل برای تعمیم تعلیم است. تنها در آیه ۱۲۹ بقره تعلیم بر تزکیه مقدم شده است. به اذعان برخی مفسرین این تقدم از باب تقدیم مقدمه بر ذی‌المقدمه است؛ به این معنا که تعلیم مقدمه تزکیه به شمار می‌رود (جوادی آملی: ۱۳۸۸: ۱۰۱/۷). عده‌ای

دیگر از مفسرین نیز در دلیل این تقدم بیان کرده‌اند که گرچه غالباً تزکیه بر تعلیم مقدم است اما علم بر دو نوع است: علمی که مقدمه تزکیه است و علمی که تزکیه مقدمه آن است. نوع اول علم شریعت است مانند آیه ۱۲۹ بقره و دیگری را حکمت و معرفت نامند که غایت تزکیه است؛ چرا که هیچ معرفتی بدون تزکیه و تقوا حاصل نمی‌شود. (آملی، ۱۴۱۶: ۸۲/۱).

در مقابل، علامه طباطبائی به صراحت بیان می‌دارد که هر گاه موضوع تربیت در میان باشد، تزکیه مقدم بر تعلیم علوم و معارف و حکمت است، اما در جایی که پیامبران برای امت خود دعا می‌کرده‌اند و درخواستی از خدا داشته‌اند، ابتدا حکمت و کتاب و سپس تزکیه را طلب کرده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷: ۲۶۵/۱۹) مانند همین آیه که حکایت از دعای ابراهیم و درخواست وی برای ذریه خود دارد و فقط دعاست و تربیت در آن مطرح نیست، اما در سه آیه دیگر در واقع بحث از تربیت رسول خدا نسبت به امة مسلمة است و قول خداوند است که در مقام تربیت تزکیه مقدم بر تعلیم است (همو، همان) در کلام علامه نکته‌ای قابل توجه وجود دارد و آن این است که هر جا سخن از تربیت است تزکیه مقدم بر تعلیم است. در تأیید این سخن برخی اندیشمندان اذعان دارند که انبیاء در تمام زمینه‌های تربیتی و یا آموزشی فعالیت نداشته‌اند، بلکه وظیفه اصلی آنان تربیت انسان برای ترقی و تکامل معنوی و روحی و رسیدن به هدف نهایی که همان قرب است، می‌باشد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۱۳ و ۱۴).

امروزه میان اخلاق و تربیت اخلاقی تفاوت قائلند. از تفاوت‌های اساسی میان این دو می‌توان به این نکته اشاره کرد که در اخلاق سخن از ارزش اخلاقی است نه انگیزش اخلاقی؛ ولی در تربیت اخلاقی آن چه مد نظر است انگیزه اخلاقی و راه‌های ایجاد انگیزه برای مراعات ارزش‌های اخلاقی است (آل بویه، ۱۴۰۰: ۱۰۱).

ابزارهای انگیزه‌بخشی قرآن

قرآن به شیوه‌های گوناگونی در پی انگیزه‌بخشی اخلاقی است که بیشتر ناظر به رجوع به فطرت و عقل می‌باشد، انسان‌ها نیز در سطوح معرفتی مختلف قرار دارند. هر چه پیام با تمایلات، باورها و نظرات مخاطبان هماهنگ‌تر باشد، مؤثرتر خواهد بود. قرآن تمایلات مخاطبان خویش را در نظر گرفته است؛ انسان‌ها گاه خدا را برای بهشت و نعمت‌هایش عبادت می‌کنند و گاه از ترس جهنم و پیشگیری از عذاب آن؛ اما انسان‌هایی نیز او را برای خودش می‌پرستند؛ چرا که او را شایسته پرستش می‌دانند.^۱ گروه اول شبیه تاجرانی هستند که سرمایه به بازار می‌آورند تا چیز بهتر و بیشتری حاصل کنند و گروه دوم همسان غلامانی هستند که از ترس تازیانه مولا تکلیف انجام می‌دهند؛ اما گروه سوم سطح فکر و معرفتشان در بالاترین درجه قرار دارد و خدا را برای اوصاف و کمالات اخلاقی‌اش شایسته پرستش می‌دانند و خود او را خواهانند. در گزاره‌های اخلاقی خداوند این اهداف را در نظر می‌گیرد و با توجه به سطوح معرفتی مخاطب با تحریک عواطف و احساسات زمینه‌های انگیزش اخلاقی آن‌ها را فراهم آورده است. این زمینه‌ها از پایین‌تر سطح آغاز و به عالی‌ترین درجات پایان می‌پذیرد. لذا خداوند برای تحریک عواطف و ایجاد انگیزه انجام امور خیر و ترک امور شرّ برای هر یک از این گروه‌ها، ابزارهای متفاوت دارد؛ برخی را با بیان عواقب نیکوکاران و بدکاران و وصف بهشت و جهنم تحریک می‌کند و برخی را با یادآوری پیمان‌ها و مسئولیت آنان در قبال پروردگار و برخی را با یادآوری نعمت‌ها و

۱. « اِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللّٰهَ رَغْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ التُّجَّارِ، وَاِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللّٰهَ رَهْبَةً فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْعَبِيدِ، وَاِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللّٰهَ شُكْرًا فَبَلَغُوا عِبَادَةَ الْاَحْزَارِ » (نهج البلاغه، حکمت ۲۳۷).

شکر منعم، در مراحل بالاتر با تغییر اسلوب‌های بیانی، استفاده از زبان و عطف و یا بیان الگوها و همچنین با اشاره به نقش انسان در هویت‌دهی خویش، به انجام امور اخلاقی تحریک و ترغیب می‌کند که به صورت مستدل به بررسی موارد ذکر شده پرداخته می‌شود:

۱- وفا به پیمان الهی

تمام ابناء بشر از هر نژاد و رنگی در تمام اعصار به دو ارزش اجتماعی پایبندند که یکی از آن‌ها وفا به قراردادهای اجتماعی است و تخلف از آن به هیچ عنوان نزد عقلا معتبر نیست. عقلاء بر پایبندی به عهد و پیمان تأکید کرده‌اند. این پایبندی تا جایی است که اگر انسان با دشمن خویش نیز عهدی بسته باشد، باید به عهد خویش وفا نماید (توبه:۷). خوبی وفای به عهد و زشتی عهدشکنی از فطریات بشر است؛ چرا که تشکیل و یا فروپاشی جوامع بشری بر اساس همین پیمان‌هاست. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۵/۱۵۸ و ۱۵۹) بنابراین لزوم پایبندی به عهد و میثاق را انسان در دامن فطرت خویش می‌آموزد و بر همین اساس پیمان‌شکنی از رذایل اخلاقی به شمار می‌رود.

انسان با خدای خویش نیز از ازل پیمان‌هایی بسته است که قرآن با واژگانی چون «عهد، میثاق، أصر، ذمه و آل» از یک سو به عهد و پیمان‌های متفاوت میان خدا و انسان اشاره می‌کند که شامل پیمان عمومی با همه انسان‌ها (اعراف: ۱۷۲-۱۷۴)، میثاق نبوت (احزاب: ۷؛ آل‌عمران: ۸۱) و پیمان با امت‌ها (۶۳: بقره؛ ۱۵۴؛ نساء؛ مائده: ۴؛ آل‌عمران: ۱۸۷) می‌شود. و از دیگر سو به وفای به عهد (انعام: ۱۵۲؛ نحل: ۹۱؛ احزاب: ۲۳، اسرا: ۳۴) و عواقب پیمان‌شکنی (فتح: ۱۰؛ رعد: ۲۵؛ نحل: ۹۲؛ انفال: ۵۶) سخن گفته است.

پیمان انسان با خدا از مهم‌ترین شاخه‌های میثاق است؛ به گونه‌ای که قرآن وفای به آن را از نشانه‌های خردمندی، تقوا و ایمان می‌داند (رعد: ۲۰؛ بقره: ۱۷۷؛ مومنون: ۸). این پیمان به صورت عمومی از همهٔ ابناء بشر گرفته شده است و «به خاطر بیاور» زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویید: «ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)». (اعراف: ۱۷۲).

نیشابوری در ذیل آیه اذعان دارد که این آیه اتمام حجت بر همگان بوده و مسئول‌بودن در برابر خدا را یادآور می‌شود. (نیشابوری، بی‌تا: ۳/۸۵). طبری نیز بیان می‌کند که انسان‌ها ذاتاً از حیث اخلاق مسئول بوده و از آن با تعبیر «الميثاق الاول علی الفطرة» یاد می‌کند. (طبری، ۱۴۲۱: ۱۳۶/۶).

پیمان‌های الهی گاه کلی است (مائده: ۱) و گاهی نیز به جزئیات این پیمان‌ها اشاره شده است که از شیوه‌های تربیتی قرآن است که در کنار بیان قواعد کلی نمونه عینی نیز نشان می‌دهد تا اثرگذاری بیشتری بر انسان داشته باشد و «(به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و به مردم نیک بگویید نماز را برپا دارید و زکات بدهید. سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما - جز عده کمی - سرپیچی کردید و (از وفای به پیمان خود) روی گردان شدید» (بقره: ۸۳) همچنین آیات دیگری چون (آل عمران: ۸۱، ۱۸۷؛ مائده: ۱۲ و ۷۰؛ اعراف: ۱۶۹؛ انفال: ۷۲) نیز به همین جزئیات پیمان اشاره دارد. در برخی آیات نیز به مفاد دیگری از این پیمان‌ها

اشاره می‌کند: « آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟ » (یس: ۶۰) یا آیات دیگری نظیر اعراف: ۲۷؛ زخرف: ۶۲ و بقره: ۱۶۸ به شکل سرزنش آمیزی به یادآوری عهد اطاعت از خداوند و عدم اطاعت از شیطان پرداخته‌اند. در واقع حسن و بایستگی عمل به پیمان در این آیات مفروض گرفته شده است و خداوند تنها پیمان‌ها را یادآوری می‌کند تا آن‌ها را به پایبندی به پیمان‌ها تحریک کند.

مفسران در تفسیر «عهد» سه نظر ارائه کرده‌اند: برخی معتقدند که این عهد همانی است که خداوند در عالم تکوین و با دادن عقل و فطرت «پیمان عقلی» از سرشت همه انسان‌ها گرفته است (طیب، ۱۳۷۸: ۱/۴۳۸؛ بیضاوی، ۱۴۱۸: ۴/۲۷۱) عقل انسان پیروی از شیطان را بد می‌داند. عده‌ای نیز گفته‌اند این عهد همان «ایمان فطری» است و انسان موجودی است که فطرتاً از پیروی و اطاعت غیر خدا دوری می‌کند (مکارم‌شیرازی، ۱۴۲۱: ۱/۱۴۲) و گروهی نیز این پیمان را از طریق انبیاء و کتب آسمانی دانسته‌اند که پیامبران به انسان‌ها گفتند که از شیطان پیروی نکنید (طوسی، بی تا الف: ۸/۴۶۹؛ ابن‌عجیبه، ۱۴۱۹: ۴/۵۷۹). منظور از «عهد» می‌تواند هر سه نظر را در برگیرد. بنابراین انسان باید بر اساس فطرت و عقل، پایبند به «عهد الهی» باشد.

قرآن در کنار ذکر وفای به عهد در نه مورد به عهد و شکستن و عواقب آن به انسان‌ها هشدار می‌دهد و عهدشکنان را در صف فاسقان و منافقان یاد می‌کند: «و اکثر آن‌ها را بر سر پیمان خود ندیدیم و اکثر آن‌ها را فاسق و گنهکار یافتیم» (اعراف: ۱۰۲)، و در آیاتی نظیر (بقره: ۲۷؛ آل‌عمران: ۱۸۳؛ اعراف: ۱۳۴؛ توبه: ۷؛ رعد: ۲۵) نشان می‌دهد که انسان عهد و میثاقی با خداوند داشته است که خداوند در قرآن به انحاء مختلف یادآور این پیمان شده است که از مهم‌ترین آن‌ها، میثاق‌های اخلاقی

است؛ چرا که در برخی آیات مذکور^۱ به دنبال واژه میثاق و عهد، یادآور امور اخلاقی (احسان به والدین و ذی‌القربا، خوب سخن گفتن با دیگران، عدم خونریزی، تبعید نکردن دیگران، پنهان نکردن حقیقت، قرض دادن، حق‌گویی و...) شده است. در واقع عمل به اصول اخلاقی نوعی اطاعت الهی و مخالفت با شیطان است. بنابراین، خداوند با یادآوری پیمانها در واقع می‌خواهد انگیزه انسان‌ها را برای پایبندی به آنها تحریک کند و هدف از یادآوری آنها تربیت اخلاقی است.

۲- شکر منعم

مهم‌ترین استدلال قرآن بر الزام اخلاقی که پایه‌ای عقلی دارد «شکر منعم» است؛ انسان فطرتاً به گونه‌ای خلق شده است که نسبت به منعم خویش حس قدرانی دارد و هر مقدار که نعمت بزرگ‌تر باشد، عقل انسان او را وادار به شکرگزاری بیشتر می‌کند. خوبی قدردانی از منعم امری بدیهی است. خداوند به عنوان موجودی که بالاترین نعمت‌ها را به انسان ارزانی داشته است سزاوار شکرگزاری است (کریمی، ۱۴۰۰: ۱۴۳ و ۱۴۴). منعمی که قرآن از او یاد می‌کند دو ویژگی مهم دارد: یکی این که حاضر و ناظر است «آیا او نمی‌داند که خداوند همه اعمالش را می‌بیند؟» (علق: ۱۴) انسان به لحاظ فطری به گونه‌ای است که زمانی که خود را در حضور یک ناظر بیرونی می‌بیند، احترام او را رعایت کرده و مراقب رفتار خویش است. (کریمی، ۱۴۰۰: ۱۱۷) و ویژگی دوم این منعم این است که انسان نیازمند به اوست و او نیازهای انسان را برطرف می‌کند «ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدایید تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هر گونه حمد و ستایش است» (فاطر: ۱۵).

شکر به معنای شناخت نیکی و احسان است (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۲/۹۳۴) واژه شکر ۷۵ بار در قرآن تکرار شده است که ۶۹ مورد به شکر بندگان از خداوند اشاره دارد.

۱. بقره، ۸۳ و ۸۴ مائده، ۱۲.

خداوند با یادآوری نعمت مقدمات شکر را فراهم می‌آورد. قرآن با بیانی صریح در آیات ۳۲-۳۴ سوره ابراهیم آورده است: «خداوند همان کسی است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان، آبی نازل کرد و با آن، میوه‌ها (ی مختلف) را برای روزی شما (از زمین) بیرون آورد و کشتی‌ها را مسخر شما گردانید، تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را (نیز) مسخر شما نمود. و از هر چیزی که از او خواستید، به شما داد و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید، هرگز آن‌ها را شماره نتوانید کرد! انسان، ستمگر و ناسپاس است!» و یا در سوره الرحمن ۳۱ بار شکر منعم را با عبارت «پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را تکذیب می‌کنید» (الرحمن: ۱۳) تکرار کرده تا مخاطب را متوجه نعمت کند و با تکرار به غفلت‌زدایی از مخاطب یاری رساند. در واقع آن چه انگیزه اخلاقی عمل کردن را در انسان تقویت می‌کند همین شکرگزاری پروردگار در برابر نعم الهی است.. طبق کلامی که علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است «انسان بنده احسان است»^۱ (مجلسی، ۱۴۰۴، ۱۱۷/۷۱).

شکر منعم و الزامات اخلاقی در میان فیلسوفان غربی نیز جایگاه ویژه‌ای دارد. ریچارد سوئین برن^۲ نظریه امر الهی و الزامات اخلاقی را مطرح می‌کند. از جمع‌بندی دیدگاه وی می‌توان نتیجه گرفت که «و جوب شکر منعم» انگیزش لازم برای اطاعت از فرامین الهی و تبعیت از الزامات اخلاقی را فراهم می‌آورد (جلیسه، ۱۳۹۹: ۱۴۰). بنابراین، حسن و لزوم شکر منعم در قرآن مفروض گرفته شده است و گویی هیچ سخن و ابهامی در آن نیست و خداوند تنها با یادآوری نعمت‌ها در واقع می‌خواهد حس شکرگزاری انسان‌ها را تحریک کرده و آن‌ها را شکرگزار نعمت‌های خود بار آورد.

۱. الانسان عبید الأحسان.

2. Richard Swinburne.

۳- جلب منفعت

گریز از ضرر و جلب منفعت دنیوی و اخروی از گرایش‌های فطری انسان است و برانگیزاننده‌ترین عامل برای انجام اعمال محسوب می‌شود. امام خمینی نیز بیان می‌دارد که ترس از عذاب الهی و ضرر ناشی از آن است که خداوند عبادت می‌شود. (خمینی، بی‌تا: ۲۸۰/۲۰) خداوند متعال بر اساس این گرایش، در قرآن کریم از عوامل انگیزش اخلاقی مانند عبرت، بازتاب دنیوی اعمال، توصیف عقاب‌ها و پاداش‌های الهی و نامحدود بودن آن، بیان سوء عاقبت افعال ضد اخلاقی اقوام و ملت‌ها و انسان‌های پیشین برای بروز رفتارهای اخلاقی سود جسته است تا شوق لازم برای صدور رفتار اخلاقی در انسان را فراهم آورد تا انسان با همزادپنداری رفتاری را ترک یا تقویت کند «آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنان بودند چگونه بود؟!...» (روم: ۹-۱۱)؛ این آیه در مقام بیان این مطلب است که اقوام گذشته بر اثر اعمال و افعال خویش به سوء عاقبت دچار شدند و از ضرر اخروی بر حذر نشدند. به همین دلیل قرآن کریم از ظلم به نفس خودشان سخن می‌گوید، اما در مقابل کسانی که اعمال صالح انجام دادند به حسن عاقبت رسیدند و توانستند جلوی ضرر اخروی را بگیرند: «اما آنان که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند، در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود» (روم: ۱۵-۱۶). بر اساس همین عامل برانگیزاننده خداوند برخی موارد انگیزش را در قرآن به کار گرفته است که یکی از همین عوامل انگیزش معرفی گروه‌های مختلف انسانی است که به منفعت اخروی رسیده‌اند و با انجام رفتارهای اخلاقی به رستگاری و فلاح دست یافته‌اند و متنعم از نعمت‌های الهی می‌شوند. معرفی این افراد از سوی خداوند در مخاطب ایجاد شوق و انگیزه برای انجام امور اخلاقی را فراهم می‌آورد که عبارتند از: خبیث و طیب «لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (مائده: ۱۰۰) در این آیه خداوند

از دو کلمه «خبیث» و «طیب» برای معرفی دو گروه استفاده کرده است. این واژه در قرآن کاربردهای متفاوتی دارد که یکی از موارد خبائث، آلودگی‌های اخلاقی است نظیر این آیه شریفه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (نور: ۲۶) با توجه به سیاق این آیه که در ماجرای افک و تهمت‌زدن به زنان مؤمن نازل شده است می‌توان بیان داشت که خبائث مطرح شده در آیه آلودگی عملی و اخلاقی است؛ چرا که در پایان آیه آمده است «أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» و لذا آیه بر یک صفت اخلاقی که همان پاک‌دامنی و ناپاکی دامن است دلالت دارد.» طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/ ۹۵» و یا آیه شریفه « روزی [است] که چون فرا رسد هیچ کس جز به اذن وی سخن نگوید آنگاه بعضی از آنان تیره بختند و [برخی] نیکبخت» (هود: ۱۰۵-۱۰۸) که در این آیه خداوند انسان‌ها را بر اساس افعال انجام شده به دو گروه سعید و شقی تقسیم کرده است. علامه نراقی در بیان سعید می‌گوید: «سعید مطلق کسی است که تمام صفات و افعال خود را به گونه‌ای اصلاح و پایدار کند که تغییرات اوضاع و احوال در او اثر نکند و از شعله‌های مصیبت و گرفتاری برقی به دامن صبرش نرسد و از سیلاب محنت‌ها رخنه‌ای در بنیان شگرزاریش ایجاد نشود و خار و خس شبهات را به دامن اعتقادش دسترسی نباشد. بدکردن مردمان با او، وی را از احسان و نیکوکاری باز ندارد.» (نراقی، ۱۳۷۷: ۳۴) پس سعید کسی است که افعالش او را در زمره نیکوکاران قرار داده است. بیان این گونه گروه‌ها^۱ در قرآن انگیزه مخاطب را تحریک می‌کند که افعال خود وی در سرنوشت نهایی‌اش تأثیرگذار است.

۱. مومن و کافر» (تغابن، ۲) متقین (بقره، ۲ تا ۵)، خاشعین (بقره، ۴۵ و ۴۶)، محسنین (آل عمران، ۹۲)، مقربین (واقعیه، ۱۱؛ مطففین، ۲۱ تا ۲۸)؛ ائین (بقره، ۲۲۲) صالحین (انبیاء، ۱۰۵)، محبتین (حج، ۳۴ تا ۳۵)، معتصمین (آل عمران، ۱۰۱) متمسکین (بقره، ۲۵۶) زاهدین (حدید، ۲۳)، اولوالالباب، رعد ۱۹ تا ۲۵).

بنابراین انسان‌ها به سه دلیل انگیزه اخلاقی عمل کردن را دارا هستند: اول به دلیل وفای به عهد ازلی بشر که با خداوند متعال بر سر اخلاقی عمل کردن بسته‌اند که آیات قرآن کریم ذکر شده دلیلی بر مدعاست. دوم به سبب شکر منعم و ادای دین از طریق انجام کارهای خوب انگیزه دیگری برای اخلاقی زیستن انسان است. همچنین جلب منفعت و دوری از ضرر عامل دیگری است تا انسان زندگی اخلاق‌مدارانه داشته باشد؛ زیرا هنگامی که انسان متوجه شود اعمال و افعال خودش در سرنوشت نهایی او تأثیرگذار است و خداوند ظلمی در حق او روا نمی‌دارد و همچنین معرفی گروه‌های مختلف از جانب خداوند با توجه به افعال انسان، انگیزه‌ای برای تلاش آدمی است تا خوب عمل کند که در آخرت ضرری متوجه وی نگردد.

علاوه بر سه دلیل ذکر شده، در متن قرآن کریم قرائن قوی دیگری بر هدف تربیتی گزاره‌های اخلاقی وجود دارد که به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

۴- اسلوب‌های بیانی متفاوت در گزاره‌های اخلاقی

گزاره‌های اخلاقی از دو بخش موضوع و محمول تشکیل شده است. موضوع گزاره‌های اخلاقی ابعاد وجودی (ابعاد معرفتی، عاطفی، ارادی، رفتاری و منش) انسان را شامل می‌شود و محمول نیز یکی از مفاهیم ارزش‌گذاری نظیر: خوب و بد، درست و نادرست، باید و نباید، تکلیف و وظیفه است. در آیات قرآن، هر آیه‌ای اگر به دلالت مطابقی بیانگر یکی از مفاهیم اخلاقی نسبت به انسان یا حالات و ابعاد نفسانی اعم از درونی و بیرونی او باشد آن آیه گزاره‌ای اخلاقی است و در صنف آیات اخلاقی قرار می‌گیرد. (نوری، ۱۳۹۷: ۲/۲۶؛ سراج‌زاده: ۱۳۹۵: ۱۰۷).

گزاره‌های اخلاقی در متن قرآن در قالب جمله‌های خبری و انشایی با تنوع زبانی

مختلف بیان شده‌اند. گاه در قالب امر و نهی «... هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ يك از شما دیگری را غیبت نکنند...» (حجرات: ۱۲)، «بگو: «پروردگام امر به عدالت کرده است» (اعراف: ۲۹)؛ «خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد و از فحشا و منکر و ستم، نهی می‌کند خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید» (نحل: ۹۰) و گاه با بیان وجوب و حرمت «بگو: خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است و (همچنین) گناه و ستم بناحق را...» (اعراف: ۳۳). گاه در گزاره‌های اخلاقی اخبار و انشا و امر و نهی وجود ندارد، اما قرآن با آوردن گزاره‌های خبری با محمول ارزشی در قالب مفاهیم مثبت و منفی (نظیر خیر و شر، حسن و سو، معروف و منکر، حلال و طیب، طوبی و خبیث، رجز، نجس، حق و باطل، عدل و ظلم، بز، أحق، اکرم، صالح و مصلح، ابرار و محسن و فاسد، مفسد، فسق و فاسق، فاجر و مجرم و ...) به بیان گزاره‌های اخلاقی پرداخته است. مثل این آیات: «(اَئِمَّا) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا) یند» (بینه: ۷؛ رعد: ۲۹؛ آل عمران: ۱۸۰). در برخی اوقات نیز در گزاره‌های اخلاقی امر و نهی صریحی نیست و الفاظی که بر حسن و قبح دلالت کند وجود ندارد، ولی خداوند با گزارش کردن وقایعی از درست بودن و نادرست بودن آن خبر می‌دهد که با بیان الفاظی چون لاجرح، لأثم، لاجناح، لیس علیکم، ردّ... برای اخلاقی بودن آن استفاده می‌کند (اعراف: ۳۵؛ زمر: ۱۰؛ بقره: ۱۸۱؛ نساء: ۱۲۸؛ بقره: ۹۱). در برخی آیات نیز هیچ یک از نشانه‌های بیان شده فوق وجود ندارد؛ اما طرفداری و مخالفت الهی در برابر عملی و یا اشخاصی آن را به گزاره اخلاقی تبدیل کرده است (بقره: ۲۲؛ آل عمران: ۱۳۴؛ مائده: ۲۷؛ توبه: ۱۲۳؛ نساء: ۳۶؛ حجرات: ۷؛ زمر: ۷). با توجه به مطالبی که گذشت می‌توان گفت سبب بیان گزاره‌های اخلاقی را در قالب‌های زبانی مختلف در

قرآن: بر اساس تنوع مخاطب و سطوح معرفتی آنان است^۱: گاه مخاطب پیچیدگی و پیام درونی آن را متوجه نمی‌شود: بنابراین به زبانی ساده و به دور از غموض و پیچیدگی در قالب امر و نهی بیان می‌شود که این کار را انجام بده و یا این عمل را ترک کن و یا این امر حرام است و یا واجب است. هر چه مخاطب از نظر فکری و عملی بالاتر باشد بیان و اثرها و قالب‌های بیانی پیچیده‌تر می‌شود و خداوند دیگر برای چنین انسانی از قالب‌های مستقیم استفاده نمی‌کند بلکه برای او از سرگذشت دیگران: سیر در زمین و عبرت‌آموزی و یا از حب و تنفر خویش دربارهٔ امور سخن می‌گوید و گاهی نیز برخی را می‌ستاید و برخی را از رحمت خویش دور می‌داند و آدمی را متوجه می‌کند که این امور مورد رضایت الهی هستند و باید انجام داد و یا اموری خشم الهی را به دنبال دارند و باید ترک کرد.

پربسامدترین قالب زبانی در گزاره‌های اخلاقی استفاده از استفهام است که به معنای طلب فهم کردن و آگاهی خواستن: گاه طلب تصور است و گاه تصدیق (ابن منظور، ۱۴۲۶: ۳۰۲۹/۳). استفهام در دو معنای حقیقی و ثانوی به کار رفته است که به اذعان دانشمندان علم معانی کاربرد استفهام در معنای ثانوی گسترده‌تر است (فقهی‌زاده، ۱۴۰۰: ۱۷-۲۸). در گزاره‌های اخلاقی نوع دوم استفهام به کار رفته است؛ که غرض از استفهام طلب مجهول نیست، بلکه برای ایجاد انگیزه برای انجام فعل اخلاقی است (سجده: ۱؛ ملک: ۲۲؛ صف: ۲؛ اعراف: ۱۹۱؛ مومنون: ۱۱۵؛ ص: ۲۷؛ انبیا: ۱۶؛ جاثیه: ۲۱).

۱. روایت نزدیکی به این مضمون از اباعبدالله الحسین نقل می‌شود: «کتابُ الله عزوجل علی أربعةِ أشياء: علی العبارة، و الإشارة، و اللطائف، و الحقائق؛ فالعبارة للعوام، و الإشارة للخواص، و اللطائف للأولياء، و الحقائق للأنبياء عليهم السلام.»

نکته قابل ذکر این که استفهام در معنای اصلی بر هیچ گونه ارزش اخلاقی دلالت ندارد، ولی اگر از معنای اصلی خارج و در معانی دیگری همچون امر، تشویق، سرزنش، نهی، نفی، انکار ابطالی، انکار توییخی، تهویل، استبعاد، تحقیر و به کار رود، ارزش گذاری اخلاقی می شود، چرا که مفهوم خوب و بد، باید و نباید از آن برداشت می شود (مائده: ۹۱؛ توبه: ۱۳؛ الرحمن: ۶۰؛ انعام: ۴۰؛ صف: ۱۰؛ هود: ۸۷؛ حدید: ۱۶؛ تکویر: ۲۶) مانند این آیه « آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمایید با اینکه شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟ » (بقره: ۴۴) خداوند در این آیه با استفهام توییخی زشتی عمل را به انسان نشان می دهد. گویا که وجدان انسان به خوبی، به زشتی این که انسان نسبت به چیزی که به دیگران می گوید، ولی خود به آن عمل نمی کند واقف است و با بیدار ساختن وجدان زمینه را برای انجام عمل فراهم می کند؛ چرا که در انتهای آیه سخن از اندیشیدن آمده است؛ یعنی زشتی این عمل با تأمل و اندیشیدن مشخص می شود. و یا در ماجرای حضرت ابراهیم و بت پرستان که حضرت در مقام سرزش می گوید: « گفت: آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید؟ » (صافات: ۹۵) در این آیه نیز خداوند در مقام توییخ نمی گوید که پرستش بت ها بد است، بلکه با طرح این سوال که چگونه ساخته دست بشر می تواند شایستگی پرستش داشته باشد، سعی می کند اندیشه آن ها را بیدار سازد، گویا عقل انسان زشتی این عمل را می داند. یا در توییخ مؤمنین می گوید: « آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آن ها کتاب آسمانی داده شد، سپس

زمانی طولانی بر آن‌ها گذشت و قلب‌هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آن‌ها گنهکارند!» (حدید: ۱۶) توییخ انسان غالباً در جایی است که به مطلبی علم دارد، ولی از آن غفلت می‌کند. خداوند در این آیه نیز گویا می‌گوید تو خود می‌دانی که باید خاشع باشی و نسبت به کتاب و حق ایمان آوری؛ ولی غفلت می‌کنی. لذا با توییخ و استفاده از استفهام در مقام انگیزه‌بخشی و غفلت‌زدایی است.

بنابراین استفهام همیشه به معنای طلب فهم نیست، بلکه گاهی برای یادآوری چیزی است که بر اثر غفلت به فراموشی سپرده شده است. زمانی که بر طبق آیات پذیرفته شد که خداوند بدی و خوبی را به انسان الهام کرده است، پس در گزاره‌های اخلاقی قرآن معرفت از قبل حاصل شده است و انسان به واسطه عقل و فطرت و وجدان به خوبی و بدی فعل آگاهی دارد و یادآوری آن‌ها در قرآن در واقع برای تحریک انگیزه‌های مخاطبان برای عمل کردن به آنهاست.

۵- الگودهی

از دیگر نشانه‌های تربیت اخلاقی قرآن استفاده از برخی روش‌های خاص و منحصر به فرد در سه ساحت اندیشه، احساس و رفتار است. قرآن با تقویت اندیشه و باور و تربیت عواطف و تمایلات انسان سبب می‌شود که رفتارهای آدمی در خارج شکل گیرد و شخص رفتارهای مثبت از خود بروز داده و از انجام امور منفی پرهیز کند. معرفی الگوهای مثبت و منفی در گزاره‌های اخلاقی هیچ‌گاه برای معرفت‌بخشی نبوده است؛ بلکه مربی در مقام تربیت متربی به جای سخنرانی و غیره، الگو عینی معرفی می‌کند تا از سویی متربی علاوه بر شناخت رفتار اخلاقی به شرایط و تأثیرات آن عمل بر فرد و جامعه پی ببرد و از دیگر سو امکان عملی‌بودن آن برای وی اثبات

شود و همچنین انگیزه اقدام به عمل اخلاقی پیدا می‌کند (داودی، ۱۳۸۷: ۱۴۲).
 الگوگیری و یا اسوه قراردادن کسی به معنای اقتدا به دیگری، ناشی از تقلید و
 الگوبرداری از اطرافیان است. (حاجی‌بابائیان، ۱۳۷۷: ۷۵) قرآن با تکیه بر حس درونی
 و تقلید انسان از دیگران، به اساسی‌ترین و عمده‌ترین روش تربیت اخلاقی اشاره
 دارد. خداوند در این شیوه با به نمایش گذاشتن حالت و یا رفتاری، انسان را ترغیب به
 انجام یا ترک آن عمل می‌کند. (باقری، ۱۳۸۵: ۱/۱۴۴).

قرآن کریم به چند شیوه به معرفی الگو پرداخته است: گاه مستقیماً با ذکر واژه
 «أسوه» «مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود...» (احزاب: ۲۱؛
 ممتحنه: ۶۴) که در این آیات خداوند پیامبر اکرم و حضرت ابراهیم و ویژگی‌های
 الگویی آنان اشاره کرده است. خداوند در این آیات به صراحت نمی‌گوید که چون
 ابراهیم و پیامبر اکرم خوب هستند از آنان پیروی کنید، بلکه با اسوه‌قراردادن این دو
 در مقام بیان این مطلب است که خداوند ویژگی‌های موجود در این دو نبی را
 پسندیده است و می‌خواهد دیگران نیز برای تقرب به خداوند این ویژگی‌ها را در
 خود فراهم آورند تا در آخرت ضرری متوجه آنان نشود. گاه با عبارت «ضرب‌الله
 مثلاً» الگویی را معرفی می‌کند مانند «و خداوند برای مؤمنان، به همسر فرعون مثل
 زده است، در آن هنگام که گفت: «پروردگارا! خانه‌ای برای من نزد خودت در بهشت
 بساز، و مرا از فرعون و کار او نجات ده و مرا از گروه ستمگران رهایی بخش!»
 (تحریم: ۱۰، ۱۱ و ۱۲) در این آیات نیز برای مؤمنان یادآور می‌شود که مخالفت با
 مخالفان خداوند و رازداری از صفات خوب اخلاقی است. این نکته در ظاهر آیات
 وجود ندارد، ولی در قالب معرفی الگو یعنی معرفی زنان لوط و نوح کسانی که به

پیمان انبیاء وفادار نبوده و افشای راز می‌کردند و یا همسر فرعون که با مخالفت فرعون جایگاه ویژه‌ای نزد خدا یافت به خوب و بد بودن عمل اشاره کرده است. در برخی موارد با عبارت «واذکر فی الكتاب» الگو معرفی کرده است مانند «در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر (خدا) بود!» (مریم: ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۵۶) که این تعبیر صرفاً برای یادکرد زبانی و ذهنی نیست؛ بلکه از جهت خصلت‌هایی نظیر صدق، شوق هدایت دیگران، وفای به پیمان و اخلاص در عمل یاد شده است. در این آیات به صراحت بیان نشده است که این صفات خوب اخلاقی است؛ گویا خداوند به انسان یادآور می‌شود که در قالب بیان الگو به این صفات خوب اشاره و ارزش‌گذاری اخلاقی می‌کند.

در بعضی آیات نیز تعبیر «من الناس» آمده است مانند «بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند و آن‌ها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آن‌ها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهایشان)، شدیدتر است...» (بقره: ۱۶۵) یا آیات دیگری شبیه به این آیه (بقره: ۸، ۲۰۴، ۲۰۷؛ حج: ۳، ۸، ۱۱؛ عنکبوت: ۱۰؛ لقمان: ۶). این تعبیر نیز به نوعی معرفی الگوهای خوب و بد به لحاظ رفتاری است. فراگیرترین روش معرفی الگو در قرآن بیان داستان و عبرت‌گیری است که به این شیوه به نقد رفتارها و یا تأیید آنها پرداخته است (بقره: ۲۷-۳۱، یوسف: ۳؛ مومنون: ۴۵-۴۶) از اهداف کلی بیان داستان و مطرح کردن خلق و خوی و رفتارهای مثبت و منفی افراد مانند انبیاء و مخالفان آنان، گروه‌ها و شهرها و ... الگوبرداری است (فیروزمهر، ۱۳۹۳: ۳۴۶-۳۴۸).

البته، قرآن کریم دو نوع الگو معرفی می‌کند: کسانی مانند پیامبر گرامی، حضرت

ابراهیم که در اوج قله بوده و انسان به مقام آن‌ها نمی‌رسد، ولی ستاره‌هایی هستند در افق که راه را به انسان نشان می‌دهند و اسوه‌های دیگری که اصحاب انبیاء و پیروان او هستند که قرآن با عبارت «معه»، «ضرب الله مثلاً» آن‌ها را معرفی می‌کند که انسان می‌تواند به درجات آنان برسد. نکته شایان ذکر در آیات مربوط به الگودهی این است که گویی خوب یا بدبودن صفات ذکر شده در آیات از طریق عقل و فطرت انسان واضح و مبرهن است (حسن و قبح عقلی ذاتی) مثل خوب بودن صدق، اخلاص یا افشای سر که عقل بدون تشریح نیز آن‌ها را درک می‌کند. بنابراین در این نوع آیات خوب بودن و بدبودن صفات مذکور مفروض گرفته شده است و خداوند با بیان معرفی الگو برنامه‌های تربیتی خویش را پی می‌گیرد که همان اصلاح رفتار، اندیشه و احساس متربی و رساندن خویش به کسانی است که مسیر تزکیه را طی کرده‌اند و گویا معرفی الگوهای رفتاری را مهم‌ترین مشوق و مؤثرترین انگیزه اخلاقی در تربیت انسان می‌داند.

۶- لحن واعظانه آیات قرآن

موعظه به معنای یادآوری خیر و اموری است که قلب را نرم و پذیرنده می‌سازد (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۹۶۶/۳) همچنین خیرخواهی همراه با تذکر عواقب نیز معنا شده است (ابن منظور، ۱۴۲۶: ۴۳۱۷/۷). وعظ‌گونگی آیات قرآن کریم از ویژگی‌های منحصر به فرد این کتاب مقدس بوده و نشان از انگیزشی بودن زبان قرآن دارد

(عباسی‌نیا، ساجدی، ۱۳۹۵: ۱۱۴). مترادف کلمه موعظه در قرآن «تذکر»^۱ است. نکته حائز اهمیت در این دو مفهوم (موعظه و تذکر) که خود از ویژگی‌های قرآن محسوب می‌شوند، اشتراک معنایی در «یادآوری» است.

در علوم تربیتی یادآوری به معنای بازگویی و برگرداندن کلمات یا موضوعی است که قبلاً آموخته است (شعاری‌نژاد، ۱۳۹۲: ۳۳۸). اشاره شد که معرفت حسن و قبح فطری و عقلی است و قرآن در هنگامه بیان رذایل اخلاقی و برای پرهیز از انجام آن از شیوه وعظ و تذکر استفاده می‌کند. خداوند در گزاره‌های اخلاقی مانند علوم تربیتی از «یادآوری» سود جسته است؛ چرا که انسان به مدد عقل، وجدان و فطرت به امور اخلاقی معرفت دارد و بر اثر غفلت یا نسیان آنان را به فراموشی می‌سپارد که موعظه و تذکر در واقع یادآوری (تکویر: ۲۶) همان امور فراموش شده است. (فیروزمهر، ۱۳۹۳: ۳۲۵ و ۳۲۶).

چند نکته درباره موعظه شایان ذکر است: موعظه پیوندی ناگسستنی با محبت داشته و از راه تشویق و ترغیب اتفاق می‌افتد و از سویی جنبه برانگیختگی و بازدارندگی دارد. در سوره لقمان که تربیتی‌ترین سوره به شمار می‌رود برخورد پدر با فرزند را بیان می‌کند: «... پسرم! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است»^۲ (لقمان: ۱۳). مخاطب قرار دادن فرزند با عبارت «یا بنی!» برای برانگیختن احساسات و ترغیب به پذیرش است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶/۱۳۶) «علامه بیان می‌کند

۱. وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ. (ذاریات، ۵۵)؛ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. (نحل، ۹۰).

۲. يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.

که روش لقمان در نصیحت فرزندش، بیان توحید و معاد همراه با محبت است. خطاب عاطفی حضرت نوح به قوم خود با عبارت ای قوم من کلامی عاطفی است که احساسات آنها را درگیر می‌کند: «ای قوم! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم» (نوح: ۲) خداوند در گزاره‌های اخلاقی از همین کلام عاطفی برای ایجاد انگیزه استفاده می‌کند و انسان‌ها را با عبارت «ای بندگان من» مخاطب قرار می‌دهد: «بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است» (الزمر: ۵۳). گویا خداوند در مقام بیان این مطلب است که من شما را آفریده‌ام و عاشق شما هستم. اگر خطا هم انجام دادید دوباره به من رجوع کنید و ناامید نشوید. استفاده از این نوع جملات عاطفی و احساسی، انگیزه اخلاقی زیستن و تربیت اخلاقی را برای مخاطبان فراهم می‌آورد.

دلبستگی به چیزی، انسان را مجذوب خود می‌کند به گونه‌ای که تمام احساسات، تمایلات و خواسته‌های انسان را متوجه خود می‌سازد. خداوند از طریق موعظه و توصیه محبت خویش را به انسان نمایان می‌سازد و زمینه‌های تربیت اخلاقی وی را فراهم می‌آورد و از طرفی نیز محبت خداوند در دل مرتبی جای می‌گیرد. علامه طباطبایی از این نوع محبت با عنوان «حب عبودی» یاد می‌کند که عالی‌ترین زمینه اخلاقی زیستن است. معدود افرادی به این سطح می‌رسند که تنها رضای محبوب را در نظر می‌گیرند و محبت اوست که زمینه تربیت را در وی فراهم می‌آورد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱/ ۳۷۱-۵۶۳). همچنین موعظه هم امر به نیکی و هم بازداشتن از بدی است که آیات موعظه و تذکر این ویژگی‌ها را دارا هستند (نحل: ۱۲۵، ۹۰؛

اعراف: ۱۶۴؛ بقره: ۲۷۵؛ نساء: ۶۶؛ نساء: ۵۸؛ لقمان: ۱۳-۱۶) که آیات بر غفلت‌زدایی، بازداري و متذکر شدن موعظه تأکید دارند.

روایات نیز بر غفلت‌زدایی و توجه‌دادن موعظه و تذکر صحه گذاشته‌اند^۱ (آمدی، ۱۳۶۶: ۲۲۴؛ امامی، ۱۳۸۹: ۳/ ۷۲۱) این که انسان دچار بی‌دقتی و غفلت می‌شود که موعظه و تذکر او را به مسیر اولیه خویش بازمی‌گردانند. به دلیل همین بیدارگری است که اهل بیت برای تعالی معنوی و اخلاقی به شرکت در مجالس موعظه دستور داده‌اند «تو را به مجلس ذکر دعوت می‌کنم»^۲ (مفید، ۱۴۱۳: ۲۲۰) و یا «شنونده ذکر خدا خود ذاکر است»^۳ (آمدی، ۱۳۶۶: ۱/ ۱۸۸).

بنابراین موعظه ممکن است هیچ گزاره جدیدی نداشته باشد؛ اما با غفلت‌زدایی و تکرار حقایق ایمانی و تلقین و تحریک آگاهی‌های خفته، اراده را قوی‌تر کرده و انگیزه زیست اخلاقی و تربیت اخلاقی را ایجاد می‌کند.

۷- نقش انسان در شکل‌گیری هویت خویش

انسان در بین تمامی موجودات تنها موجودی است که در میان مراتب گوناگون هستی وجودی سیال و متحرک دارد و می‌تواند از مرتبه‌ای به مرتبه‌ای دیگر ارتقا و یا انحطاط یابد در حالی که موجودات دیگر مقام و مرتبه مشخصی دارند. انسان با این مرتبه وجودی می‌تواند هویت خویش را بسازد و سرنوشت خویش را تغییر دهد. در واقع زیست اخلاقی کمک به هویت‌سازی انسان است؛ چر که انسان مایل است از

۱. بالمواعظ تنجلي الغفلة؛ ثمرة الوعظ الانتباه.

۲. وَ عَلَيْكَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ.

۳. سامع ذکر الله ذاکر.

خود تصویری اخلاقی داشته و خود را با آن منطبق سازد و رفتار اخلاقی خود را بر اساس هویت اخلاقی خویش انجام می‌دهد (کریمی، ۱۴۰۰: ۱۵۶). به همین دلیل قرآن کریم در بیست مورد به صراحت بر «نقش خود انسان بر هدایت و ضلالت» تکیه کرده و افعال اخلاقی را به آن نسبت می‌دهد و ساحت مقدس الهی را از برخی افعال مبرّا می‌دارد، مانند: «این بخاطر چیزی است که دست‌های شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و بخاطر آن است که خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی‌کند» (آل عمران: ۱۸۲؛ انفال: ۵۱؛ حج: ۱۰) در این سه آیه با یک ادبیات مشترک متذکر می‌شود که خداوند به بندگان خود ظلمی روا نمی‌دارد و آنچه که اتفاق می‌افتد نتیجه عمل خود انسان است که از پیش فرستاده است و یا به صراحت در آیه دیگری می‌فرماید: «سخن من تغییر ناپذیر است، و من هرگز به بندگان ستم نخواهم کرد!» (ق: ۲۹) در برخی دیگر از آیات عمل را به خود انسان نسبت داده و او را متوجه کردار خویش می‌کند و باز هم ظلم را از ساحت حق دور می‌دارد: «کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود اوست و هر کس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند» (فصلت: ۴۶)؛ یونس: ۱۰۸؛ اسراء: ۱۵؛ کهف: ۳۵؛ نمل: ۴۰؛ نمل: ۹۲؛ عنکبوت: ۶؛ لقمان: ۱۲؛ فاطر: ۱۸ و ۳۲؛ صافات: ۱۱۳) در تمامی این آیات محور بحث نقش خود انسان است.

همچنین آیاتی که واژه «کسب» با بسامد ۶۷ بار در در آنها به کار رفته است «و رها کن کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آن‌ها را مغرور ساخته، و با این (قرآن)، به آن‌ها یادآوری نما، تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند! (و در قیامت) ...» یا در برخی دیگر از آیات نیز به این که هر کس

بار گناه خویش را به دوش می کشد سخن گفته شده است (دخان: ۴۱).

همچنین در برخی دیگر از آیات خداوند متعال به انسان توصیه به حفظ خویش دارد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! مراقب خود باشید! اگر شما هدایت یافته‌اید، گمراهی کسانی که گمراه شده‌اند، به شما زبانی نمی‌رساند...» (مائده: ۱۰۵)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید...» (تحریم: ۶). و یا در برخی آیات به ویژگی‌های قیامت اشاره دارد که انسان به تنهایی برانگیخته می‌شود و تمام نسبت‌ها و روابط از بین می‌روند (مریم: ۸۰؛ عبس: ۳۴-۳۷؛ مومنون: ۱۰۱؛ بقره: ۲۴۵؛ ابراهیم: ۳۱) این آیات معیار حسابرسی قیامت را عمل خود فرد می‌دانند. بنابراین این نمونه آیات در واقع انگیزه عمل برای انسان ایجاد می‌کنند؛ چرا که انسان زمانی به کاری و انجام آن ترغیب می‌شود که سود و نجات خود را در آن ببیند و قرآن کریم با بیان این نوع آیات مخاطب را به آینده‌اندیشی و عمل اخلاقی ترغیب می‌کند.

آیاتی که واژگان خاصی مانند فوز و فلاح (نساء: ۷۳؛ احزاب: ۷۱؛ فتح: ۵؛ بقره: ۵؛ آل‌عمران: ۱۰۴؛ اعراف: ۸ و ۱۵۷؛ طه: ۶۳؛ الأعلی: ۱۴؛ شمس: ۹)؛ آسایش، اطمینان، امنیت و ناامنی (رعد: ۲۸؛ انعام: ۸۱ و ۸۲؛ حج: ۳۱) آیات بهشت و جهنم با تمام مشتقات و مترادفات و بیان نعمت‌ها و نعمت‌ها (آل‌عمران: ۱۲؛ واقعه: ۹۴؛ انفطار: ۱۴؛ مزمل: ۱۲؛ قمر: ۴۸؛ مدثر: ۲۶ و ۲۷؛ انسان: ۴-۶)؛ آیات انذار و تبشیر دنیوی و اخروی (بقره: ۲۵ و ۹۷؛ ۸۵؛ یوسف: ۵۷-۵۵؛ یونس: ۶۲-۶۴؛ سجده: ۱۷؛ زحرف: ۷۱) به کار رفته است که از نتایج عمل سخن می‌گویند و مخاطب خویش را ترغیب به عمل کرده و زمینه تربیت اخلاقی را فراهم می‌آورند. همچنین آیاتی که به جزا و وعد و

وعیدهای پروردگار اشاره دارد (مائده: ۹ و ۸۵؛ سجده: ۱۷؛ اعراف: ۸۴؛ غافر: ۵۵)؛ آیاتی که به گواهان روز قیامت اعم از اعضا و جوارح، انبیاء و ... اشاره دارد (توبه: ۹۴)، بسامد واژگانی مانند «عمل و فعل» که با مشتقات فراوان و بسامد زیاد در آیات قرآن به کار گرفته شده است. تکرار این واژگان با بسامد ۳۶۰ مرتبه و ۱۰۸ مرتبه نشان از اهمیت آن دارد و از دیگر نشانه‌های تربیت اخلاقی قرآن است.

نکته قابل ذکر این که از بررسی آیات می‌توان این نتیجه را گرفت که آیات «وعید» به مراتب بیشتر از آیات «وعد» است یا آیات جهنم، عاقبت بدکاران، عذاب اقوام گذشته نسبت به اقوام مورد رحمت قرار گرفته و نیکوکاران بیشتر است. علت وجود چنین ناهماهنگی در آیات قرآن که ریشه‌ای روان‌شناختی دارد و انسان را ترغیب به تربیت اخلاقی می‌کند «گریز از ضرر» است (کریمی، ۱۴۰۰: ۲۱۳).

نتیجه‌گیری

اصول و مبانی و روش‌های گزاره‌های اخلاقی به کار رفته در قرآن کریم گویای این واقعیت است که هدف قرآن از بیان گزاره‌های اخلاقی برای تربیت اخلاقی انسان است و نه معرفت‌بخشی، چرا که هدف از گزاره‌های اخلاقی قرآن، تربیت انسان متعالی است. انسان به دلیل فطرت و خلقت خاص خویش اخلاقی زیستن را در خود می‌یابد و دلایلی چون شکر منعم، جلب منفعت و وفا به پیمان‌های، اسلوب‌های بیانی قرآن، نقش انسان در هویت‌سازی خویش و لحن واعظانه آیات قرآن در گزاره‌های اخلاقی گواهی بر این مطلب است.

منابع

۱. ابن عجبیه، احمد بن محمد (۱۴۱۹)، **البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید**، انتشارات حسن عباس زکی، مصر، قاهره.
۲. ابن فارس، حسین (۱۴۲۹)، **معجم مقاییس اللغة**، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۲۶)، **لسان العرب**، موسسه الاعلمی للمطبوعات، لبنان.
۴. اعرافی، علیرضا (۱۳۹۹)، **فقه التریبیه**، موسسه اشراق و عرفان، تهران.
۵. امامی، عبدالنبی (۱۳۸۹)، **فرهنگ قرآن: تبیین اصطلاحات قرآن از منظر تفسیر و روایات**، مطبوعات دینی، قم.
۶. آلبویه، علیرضا (۱۴۰۰)، «بررسی انتقادی غایت‌گرایی اخلاقی به مثابه نظریه هنجاری قرآن»، **قرآن شناخت**، سال چهاردهم، پیاپی ۲۶، ص ۹۵-۱۱۲.
۷. آملی، حیدرین علی (۱۴۱۶)، **تفسیر المحيط الاعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز المحکم**، محسن موسوی تبریزی، تهران.
۸. باقری، خسرو (۱۳۸۵)، **نگاهی دوباره به تربیت اسلامی**، انتشارات مدرسه، تهران.
۹. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸)، **أنوار التنزیل و أسرار التأویل**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۰. تمیم، آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶)، **غرر الحکم و درر الکلم**، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۱۱. جریر طبری، محمد (۱۴۲۱)، **جامع البیان عن تأویل آی القرآن (تفسیر طبری)**، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲. جلیسه، ام‌البنین (۱۳۹۹)، «امر الهی و الزام‌های اخلاقی: بررسی و نقد رابطه دین و اخلاق از نگاه ریچارد سوئین برن»، **اخلاق پژوهی**، سال دوم، ص ۱۱۹-۱۴۴.
۱۳. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸)، **تفسیر تسنیم**، اسراء، قم.
۱۴. حاجی بابائیان امیری، محسن (۱۳۸۸)، **روش‌های تربیت اخلاقی کاربردی در اسلام**، انتشارات سروش، تهران.
۱۵. داودی، محمد (۱۳۸۸)، **سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت**، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، قم.

۱۶. سراج‌زاده، حسین (۱۳۹۵)، درآمدی بر نظام اخلاقی قرآن، پژوهشکده الهیات و خانواده دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۱۷. شعاری‌نژاد، علی‌اکبر (۱۳۷۵)، فرهنگ علوم رفتاری، انتشارات امیرکبیر، تهران.
۱۸. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، جامعه مدرسین، قم.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن (۱۴۱۱)، مصباح‌المتهجد، الطبعة الاولى، موسسه فقه الشيعه، بيروت.
۲۰. _____ (بی تا الف)، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۱. طبیب، عبدالحسین (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات اسلام، تهران.
۲۲. عالم‌زاده‌نوری، محمد (۱۳۹۷)، استنباط حکم اخلاقی از متون دینی و ادله لفظی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
۲۳. فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (۱۴۱۴)، ترتیب کتاب العین، باقری، قم.
۲۴. فقهی‌زاده، عبدالهادی، شبانی‌قهرودی، نجمه (۱۴۰۰)، «کارکردهای استفهام در تربیت اخلاقی از دیدگاه قرآن و نهج‌البلاغه»، آموزه‌های تربیتی در قرآن و حدیث، دوره ۷، ش ۱، ص ۱۵-۳۲.
۲۵. فیروزمهر، محمد مهدی (۱۳۹۳)، تربیت اخلاقی با نگاهی قرآنی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
۲۶. القمی النیسابوری، نظام‌الدین الحسن (بی تا)، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، دارالکتب العلمیه.
۲۷. کریمی، محمدرضا (۱۴۰۰)، الگوی انگیزش اخلاقی قرآن کریم، دانشگاه باقرالعلوم، قم.
۲۸. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴)، بحار الأنوار، مؤسسة الوفاء، لبنان، بیروت.
۲۹. مصباح‌یزدی، محمدتقی (۱۳۸۳)، به سوی او، انتشارات مؤسسه امام خمینی، قم.
۳۰. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱)، الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، مدرسه امام علی بن ابی طالب، قم.
۳۱. موسوی خمینی، روح‌الله (بی تا)، صحیفه امام خمینی، سایت جامعه امام خمینی.
۳۲. نراقی، ملا احمد (۱۳۷۷)، معراج السعاده، هجرت، قم.
۳۳. نعمان، محمد (۱۴۱۳)، الأمالی، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم.